

## شیخون فرهنگی و موضع ادبای معاصر مصر در مقابل آن

اثر: دکتر علی صابری

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

(از ص ۳۴۳ تا ۳۵۸)

### چکیده :

ما در این مقاله ضمن بیان شگردها و ترفندهای نوین استعمار چون شبیخون فرهنگی و انعکاس آن در آثار نویسندگان و شاعران متعهد مصر به بررسی موضع این اندیشمندان و فرهیختگان پرداختیم.

پس از بررسی آثار ادبی نویسندگانی که در مقابل جامعه و تحولات اجتماعی خود را مسؤول می‌دانستند، معلوم شد که این قشر از نویسندگان و شاعران را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

گروه اول: چون قاسم امین و سعد زغلول که به استقبال این تهاجم فرهنگی به عنوان یک تحول اجتماعی می‌شتابند و گروه دوم چون المنفلوطی، الرافعی، محمد عبده و احمد محرم که با تمام قدرت و توان خویش در مقابل این شبیخون فرهنگی ایستادگی می‌کنند، و گروه سوم چون احمد شوقی و حافظ ابراهیم راه میانه را در پیش می‌گیرند.

واژه‌های کلیدی : شبیخون، استقلال فرهنگی، جاهلیت نوین، سنتهای

اجتماعی، ارزشهای اخلاقی، هویت ملی.

## مقدمه

جنگ هابیلیان و قابیلیان و یزیدیان و حسینیان عصر حاضر چهره دیگری به خود گرفته و شیوه‌ای نو برگزیده است از آنجایی که بشر متمدن عصر فضا و کامپیوتر دیگر اربابان خویش را بر تختهای آراسته شده نمی‌نشانند و بر دوش خویش نمی‌کشند و قدرتمندان با ایجاد ترس و وحشت قادر به بهره‌کشی از ملتها نیستند چاره‌ای نو اندیشیدند و راهکار جدیدی انتخاب کردند و با سلاح فرهنگی وارد میدان شدند تا باورهای دینی و ارزشهای اخلاقی و سنتهای اجتماعی ملتها را نشانه‌گیری کنند و به جای تصرف خاکریز و سنگرهای زمین، سنگرهای دین و شرف ملت را تصرف کنند. پیش از این بمبهای خوشه‌ای بر سر ملت می‌ریختند اما اکنون گازهای شک و شبهه، اعتیاد و بی بند و باری و بی هویتی را در میان مردم پخش می‌کنند؛ از آنجایی که این تهاجم ناجوانمردانه و پنهان، سبب سرافکندگی و شرمساری یک ملت می‌گردد نویسندگان، ادیبان، اندیشمندان و فرهیختگان آگاه و هوشیار با سلاح زبان و فرهنگ، عقل و اندیشه، وارد میدان می‌شوند تا با سروده‌ها، نوشته‌ها و گفته‌های خویش از مرزهای فرهنگی یک ملت دفاع کنند. ما نیز بر آن شدیم تا در این رسالت عظیم به بررسی موضع ادیبان معاصر مصر که مرزنشینان سرزمین فرهنگ مشرق زمین هستند در این باره بپردازیم، تا ضمن سهیم شدن در این دفاع مقدس جایگاه و رسالت ادبیات را به ملت خود بشناسانیم.

به امید آنکه همه قلمها و زبانها در راستای دفاع از عزت و شرف ملت گام بردارند.

## مصر و جایگاه آن

کشور مصر به خاطر موقعیت سوق الجیشی ممتازی که در منطقه دارد از سالها پیش مورد توجه قدرتهای بزرگ و کشورهای توسعه طلب بوده و هست، و از سال

شبیخون فرهنگی و موضع ادبای معاصر مصر در مقابل آن / ۳۴۵

۱۸۶۹ با حفر کانال سوئز بر اهمیت این موقعیت مصر در منطقه افزوده شد و از آن پس بین کشورهای استعمارگر غرب تنشهایی بر سر تصرف این کشور به وجود آمد که در پی وقوع حوادثی منجر به اشغال این کشور توسط دولت انگلیس شد. (زرز لخدافسکی ۱۳۷۵ تاریخ خاورمیانه ص ۳۹۷)

بدین ترتیب طی بیست سال آخر قرن نوزدهم دره نیل تحت کنترل دولت انگلیس قرار داشت، و فرستاده انگلیس در مصر شخصی به نام لرد کرومر بود که تا حدودی به وضع اقتصادی و کشاورزی این کشور سر و سامان بخشیده بود (همان ص ۳۸۹).

چنانکه می بینیم حافظ ابراهیم ادیب، سیاستمدار و شخصیت نظامی مصری در دیوان خود به این موضوع اشاره می کند و می گوید: (حافظ ابراهیم، دیوان ج ۲ ص ۲۵).

تَمَنَّ عَلَيْنَا الْيَوْمَ أَنْ أُخْصَبَ الثَّرَىٰ      وَ أَنْ أَصْبَحَ الْمِصْرِيَّ حُرًّا مُنْعَمًا  
هر چند شاعر در جای دیگر انگلیس را منعم می سازد که وی از این اقدامات اصلاح طلبانه اهداف دیگری را دنبال می کند. (همان ص ۲۸).

اما به هر حال او سلطه خود را بر ملت مصر تحمیل کرده و در پی آن با حوادث بعدی این کشور همراه شده است چنانکه محمود سامی الکیالی یکی از نویسندگان آگاه مصری به این پیوند ناگسستنی اشاره می کند و می گوید:

وَ اعْتِقَادِي أَنَّ مَوْقِفَ الشَّرْقِ مِنْ حَضَارَةِ الْغَرْبِ قَدْ خَرَجَ عَنْ طَوْقِنَا لِأَنَّ فِي الْوَاقِعِ  
لَانْسِيرٍ وَرَاءَ هَذِهِ الْحَضَارَةِ فَحَسَبُ بَلِّ هِيَ الَّتِي تَفْرُضُ نَفْسَهَا عَلَيْنَا قَرَضَةً.  
(عمر دفاق، فنون الأدب فی سور یا ص ۳۶).

به نظر نویسنده سرنوشت مصر با تحولات غرب آنچنان گره خورده است که ملت مصر به ناچار باید تحت تاثیر دگرگونیهای سیاسی و فرهنگی مغرب زمین قرار گیرد.

بدین ترتیب ادبای مسلمان و متعهد به خوبی در می یافتند که استعمار به منظور

دلسوزی و نوع دوستی نیست که در سرزمین آنان حضور می‌یابد بلکه مسلماً اهداف شوم دیگری را دنبال می‌کند که آنان باید این اهداف را کشف و به ملت خود معرفی نمایند، بر این اساس و با توجه به احساس مسئولیت خود دست به کار شدند و به افشای این اهداف شوم استعمار پرداختند؛ لذا احمد محرم یکی از شعرای مسلمان و متعهد مصری را می‌بینیم که در همین رابطه به فرمانروایان کشورهای شرقی هشدار می‌دهد و می‌گوید (احمد محرم ۱۹۸۴ دیوان ص ۲۶۰).

إِيهًا مَلُوكَ الشَّرْقِ، إِنَّ وَرَاءَ كُمْ  
قَوْمًا يُؤَالُونَ الْمَغَارَ عِجَالًا  
سَدُّوا الْقِضَاءَ، فَإِنِّي لَأَخَالُهُمْ  
خَبًّا بِأَرْضِ الشَّرْقِ أَوْ اغْوَالًا  
لَا يَشْبَعُونَ وَلَا يَزَالُ طَعَامُهُمْ  
شَعْبًا أَشَلَّ وَ أُمَّةً مِكَسَالًا

شاعر به صفت جهان خواری و افزون‌طلبی استعمار اشاره می‌کند و او را چون حیوان درنده‌ای می‌بیند که در کمین نشسته تا ملتی را به دام اندازد و ببلعد. سید جمال‌الدین اسدآبادی متفکر و اندیشمند شرق و آگاه به مسائل سیاسی اجتماعی مشرق زمین، به شگردها و نیرنگهای استعمار اشاره می‌کند و می‌گوید: «هر ساعت به حيله‌ای بیچارگان را بترسانند و هر دم به نیرنگی روزگارشان را سیاه و حالشان را تباه سازند نه پای‌گریز دارند و نه دست ستیز».

(اسدآبادی سید جمال‌الدین ۱۹۸۱ مقالات جمالیه ص ۱۷۰).

استعمار برای نفوذ خود در شرق و ادامه حضورش در این سرزمین‌ها به منظور چپاول و غارت ثروتهای این ملتها به نیرنگها و ترفندهای متعددی متوسل می‌شود (همان ص ۱۷۰).

و برای تحقق اهداف توسعه طلبانه خویش و اجرای سیاست‌های چپاولگرانه‌اش مرحله به مرحله و با شگردهای متعدد پیش می‌رود. که ما اکنون به جستجوی این شگردها در آثار ادبا می‌پردازیم و موضع آنان را مورد بررسی قرار می‌دهیم، تا هم تعهدشان را نسبت به فرهنگ و ملت خویش به اثبات برسانیم و هم

از دیدگاه آنان نسبت به این حرکت ناجوانمردانه استعمارگران آگاهی یابیم.

ترفند اول کوچک شمردن ملت و تحقیر فرهنگ آنان:

به نظر ادبایی از راههایی که استعمار برای تحمیل سلطه خویش بردوش ملت شرق برگزیده بود، شگرد تحقیر ملت بود که ملت را از خود بی خود و از میان تهی سازد تا اعتماد به نفس را از ایشان برباید و آماده وابستگی و غیر اتکایی شوند، سید جمال الدین اسد آبادی این ترفند استعمار را چنین توصیف می‌کند:

«به زنجیر عبودیتشان کشند و طوق عبودیت برگردنشان نهند خاک مسکنت و مذلت بر فرقشان ریزند و آتش قهر در دودمانشان زنند، نامشان را جز به زشتی نگویند و اسمشان را جز به بدی نبرند، گاهی وحشیشان خوانند، زمانی با قساوت و بی رحمشان داندو بالاخره همگی را دیوانه و از دانش بیگانه گویند و از سلسله بنی آدمشان خارج کرده، چون حیوان با آنها سلوک کنند» (همان ص ۱۶۹). و یامصطفی صادق الرافعی نویسنده متعهد مصری را می‌بینیم که در خطاب به جوانان عرب می‌گوید:

"وَأَنْتُمْ أَتْرَعُ مُقَلِّدٍ لِلْغَرْبِ فِي الرِّذَائِلِ خَاصَّةً، وَبِهَذَا جَعَلَهُ الْغَرْبُ كَالْحَيَوَانِ مَحْضُورًا فِي طَعَامِهِ وَشَرَابِهِ وَلَدَّاتِهِ". (مصطفی صادق الرافعی، وحی القلم ج ۲ ص ۲۳۰).

چنانکه ملاحظه می‌شود نویسنده ملت شرق را نیز در این گناه غرب سهیم می‌داند و دلیل این رفتار غرب را با شرقیان تقلید ناآگاهانه آنان از غربیان معرفی می‌کند و حافظ ابراهیم در همین راستا به دیدگاه استعمارگران نسبت به ملت مصر اشاره می‌کند و می‌گوید: (حافظ ابراهیم، دیوان ج ۲ ص ۳۲).

أَرَاهُمْ أَنْزَلُونَا  
مَنْزِلَ الْحَيَوَانِ  
وَ أَخْرَجُونَا جَمِيعًا  
عَنْ رُتْبَةِ الْإِنْسَانِ

حافظ نیز از این ترفند استعمار شکوه می‌کند که آنان با ما چون حیوان رفتار می‌کنند و ما را از زمره بنی آدم خارج می‌سازند. این دیدگاه غربیان نسبت به ملت

مسلمانی که خداوند آنانرا بهترین امت معرفی می‌کند و می‌فرماید:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ. (قرآن کریم - آل عمران: ۱۰)

برای ادبا بسیار گران بود آن هم از جانب بشر به اصطلاح متمدنی که خود را حافظ حقوق بشر و مدافع انسانها معرفی می‌کند و فریاد دموکراسی سر می‌دهد. ابیات زیر از احمد محرم یکی دیگر از شعرای متعهد مصر مؤید این ادعای واهی استعمارگران غرب است: (احمد محرم ۱۹۸۴ دیوان ج ۱ ص ۲۳۷).

دُعَاةَ (الْحِمَايَةِ) لَا تَسْتَعْقُوا  
فَمَا أَهْلَكَ النَّاسَ غَيْرَ الدُّعَاةِ  
وَصَفْتُمْ لَنَا حَسَنَاتٍ (الْكِتَابِ)  
فَمَا أَنْ رَأَيْنَا سِوَى السَّيِّئَاتِ

شگرد دیگر استعمار ایجاد رعب و وحشت بود که استعمارگران بدان دامن می‌زدند، و با ایجاد خوف و ترس در دل ملت‌های شرقی نه برای آنان دست ستیز باقی می‌گذارند و نه پای گریز، سید جمال الدین این رعب و وحشت ملت‌های مسلمان را چه زیبا ترسیم می‌کند آنجا که می‌گوید: "نفوذ اجانب چنان در عروقشان سرایت کرده که از شنیدن نام روس و انگلیس بر خود می‌لزند و از هول کلمه فرانسه و آلمان مدهوش می‌شوند" (سید جمال الدین اسدآبادی ۱۹۸۱ مقالات جمالیه ص ۱۷۰).

و یا احمد محرم را می‌بینیم که ملت سرزمین خود را از نزدیک شدن به این دولت‌های به اصطلاح متمدن و مترقی باز می‌دارد و خوف و ترس خود را چنین به تصویر می‌کشد: (احمد محرم، ۱۹۸۴ دیوان ج ۱ ص ۲۳۷).

هُمْ الْقَوْمُ مَا مِثْلَهُمْ أُمَّةٌ  
جَبَابِرَةٌ يَأْكُلُونَ الشُّعُوبَ  
تُرَجَّى عَلَى الدَّهْرِ أَوْ تُنْتَظَرُ  
وَيَمُشُونَ مِنْ سَعْبٍ فِي سُرُرِ

شاعر استعمارگران را آدم خوارانی معرفی می‌کند که همیشه تشنه خون ملت‌ها هستند و در طول روزگار ملتی را با این صفات نمی‌توان یافت.

و یا حافظ ابراهیم را می‌بینیم که این رعب و وحشت ملت را در نهایت ظرافت و

دقت به تصویر می‌کشد و می‌گوید: (حافظ ابراهیم، دیوان ج ۱ ص ۱۱۲).

وَلَهُمْ أَحَابِيْلٌ إِذَا الْقَوَابِهَا      قَنَصُوا النَّهْيَ فَأَسَيَّرَهُمْ مَحْبُوبُ  
الشُّبْرُ فِي عُرْفِ السِّيَاسَةِ فَرَسَخَ      الْيَوْمَ فِي فَلَكِ السِّيَاسَةِ جَبِيلُ

حافظ استعمارگران را به مانند صیادانی می‌داند که خردمندان و اندیشمندان یک ملت را نیز به دام خود گرفتار می‌سازند و سیاست در فرهنگ آنان یعنی دروغ و کذب و خدعه و نیرنگ.

رواج فساد شگرد دیگر استعمارگران بود که آنان با اشاعه فرهنگ بی بند و باری و ابتذال در جوامع مشرق زمین در صدد هستند تا از این طریق ملتها را از فرهنگ غنی آبا و اجداد خود و سنتهای پسندیده جامعه شان تهی سازند. یعنی ترفندی برای نفوذ به درون ملتها و استثمار آنان با حمله‌ای که نه نیاز به باروت و تفنگ دارد و نه تانک و مسلسل نه سرباز و سپاه انبوه می‌خواهد و نه بمب افکن و ناوگان و زیر دریایی، تاکتیکی که آن را "الغزوالثقافی" یا "تهاجم فرهنگی" یا "شبیخون فرهنگی" نامیده‌اند.

مصطفی صادق الرفاعی فرهنگ غرب را چون اسلحه مرگباری می‌داند که تمام جنبه‌های مثبت فرهنگ و تمدن یک ملت را قلع و قمع می‌کند و ملتها را به تباهی می‌کشد و عواطف بشری را از دل‌هایشان می‌رباید. وی در این راستا چنین می‌گوید:

إِنِّي لَا أَرَى أَكْثَرَ مَظَاهِرِ هَذِهِ الْحَضَارَةِ إِلَّا قَاتِلَةً تَقْتُلُ الْخَيْرَ وَالرَّحْمَةَ فِي قُلُوبِ

الْإِنْسَانِ: (مصطفی صادق الرفاعی ۱۹۸۳، تحت رایة القرآن ص ۳۶۵).

وی نجات و استقلال یک ملت را در گرو سلامت فرهنگ آن ملت می‌بیند و بر این باور است که باید ابتدا فرهنگ جامعه را از دستبرد اجانب مصون نگهداشت تا بتوان به استقلال سیاسی دست یافت. و می‌گوید:

أُنْقِدُوا فَضَائِلَنَا مِنْ رَدَائِلِ هَذِهِ الْمَدَيَّةِ الْأُوْرُبِيَّةِ تُنْقِدُوا اسْتِقْلَالَنا بَعْدَ ذَلِكَ وَ تُنْقِدُوهُ

بِذَلِكَ. (همان)

آنگاه که دشمن با این اسلحه کشنده و نامحسوس به میدان آمده است جای آن دارد که ادبای متعهد و مسؤول شمشیر بران کلام خویش را از نیام برکشند و از مرزهای فرهنگ و تمدن اسلامی سرزمینهای خود و از سنگر ارزشهای والای انسانی جامعه خویش دفاع کنند، و این دفاع از ارزشهای اسلامی و انسانی را رسالتی پر دوش خود احساس کنند و آن را وظیفه خود بپندارند چنانکه مصطفی لطفی المنفلوطی درباره این رسالت عظیم و این وظیفه خطیر ادبا می گوید:

إِنَّ فِي أَيْدِينَا مَعَشَرَ الْكُتَّابِ مِنْ نُفُوسِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَدِيعَةٌ يَجِبُ عَلَيْنَا تَعَهُدُهَا وَ  
الِاحْتِفَاطَ بِهَا. (مصطفی لطفی المنفلوطی، النظرات ج ۱ ص ۹۴).

گویا او بشر را امانتی می داند در دست ادبا و نویسندگان که حفظ و حراست این امانت به آنان سپرده شده است.

ادیب و نویسنده متعهدی که در نگهداری این امانت عظیم احساس مسؤولیت می کند، خود را موظف می داند تا از حریم آن دفاع کند و آن را از دستبرد چپاولگران فرهنگی در امان نگهدارد.

لذا ادبا چون با این نوع تهاجم دشمنان بشر روبرو شدند صلاح کار را در این دیدند که برای مقابله با آن فرهنگ مبتدل غربی و دفاع از ارزشهای والای جامعه خویش راههایی منطقی و شیوه‌هایی کارساز و خردمندانه برگزینند، و گام به گام پیش روند تا در این جنگ ناجوانمردانه مغلوب نشوند.

آنان گام اول را به معرفی فرهنگ غرب و بیان آثار سوء آنان اختصاص دادند تا چهره کریه آن را به ملت خود بشناسانند و ملت را از خطر این مار خوش خط و خال آگاه سازند که مبادا روزی فریب حيله اش را بخورند و به دام آن بیفتند.

اکنون نظری به دیوان احمد محرم می اندازیم تا از این شیوه منطقی او آگاه شویم، وی در توصیف چهره فرهنگ غرب می گوید: احمد محرم، ۱۹۸۴، دیوان ج ۱ ص ۹۴

لَا تَصِفِ الْحَضَارَةَ لِي، فَإِنِّي  
أُزِي عَصْرَ الْحَضَارَةِ شَرَّ عَصْرِ



و در جای دیگر در همین باره می‌گوید: (همان ج ۲ ص ۸۱۶).

الأَرْضُ وَلَهْيَ، وَالْمَمَالِكُ رُجْحَفٌ      وَالنَّاسُ حَرْبٌ وَالزَّمَانُ خِصَامٌ  
دُنْيَا تَمُوجُ بِهَا الشُّرُورُ وَعَالَمٌ      تَطْفَى غَلَى جَنَابَاتِهِ الْأَثَامُ  
لَا الْجِلُّ جِلٌّ فِي شَرَائِعِ أَهْلِهِ      عِنْدَ الْقَضَاءِ وَلَا الْحَرَامُ حَرَامٌ  
لَا الْجَاهِلِيَّةُ إِذْ تَقَادَمَ عَهْدُهَا      دَرَسَتْ مَعَالِمُهَا وَلَا الْأَصْنَامُ

شاعر در وصف دنیای متمدن و پیشرفته می‌گوید که زمین از دست بشر این عصر محزون گشته است و روزگار با مردم سر ناسازگاری دارد، دنیا از رذیلتها و پستیها پر شده است به حدی که نه حرامی را حرام می‌دانند و نه حلالی را حلال این چنین دنیای متمدنی همان عصر جاهلیت است که با وجود گذشت قرن‌ها بار دیگر آثارش آشکار و بتهایش برافراشته شده است.

و ابوالفضل الولید در معرفی استعمار او را دشمنی می‌داند که آتش عداوت و کینه بین آن و ملت مصر هرگز خاموش نخواهد شد (ابوالفضل الولید، ۱۹۳۴، دیوان ص ۲۱):

هَذِي الْعَدَاوَةُ بَيْنَنَا أَبَدِيَّةٌ      تَسْكِينُهَا يَدْعُو إِلَى التَّحْرِيكِ

و مصطفی صادق الرفاعی از زبان استعمارگران فرهنگی، دو ابزار و اسلحه مخرب را برای فرو پاشی فرهنگ و نظام اجتماعی شرق معرفی می‌کند و می‌گوید: وَ يَقُولُونَ: إِنَّهُ فِي الشَّرْقِ مِنْ أَلْتَيْنِ لِلتَّحْرِيكِ: قُوَّةُ أَوْرَبَا وَ رِذَائِلُ أَوْرَبَا (مصطفی صادق الرفاعی، وحی القلم ج ۲ ص ۲۳۰).

ادبا پس از معرفی فرهنگ استعمار، افراد جامعه خود را از نزدیک شدن به این فرهنگ و تمدن باز می‌دارند، و در همین راستا امنیت و آسایش آنان را در دوری جستن از این فرهنگ می‌دانند، چنانکه می‌بینیم مصطفی لطفی المنفلوطی، نویسنده معاصر مصری، نزدیک شدن به این فرهنگ را سبب هلاک و نابودی ملت مصر می‌داند و می‌گوید:

إِنَّ حُطُوتَ وَاحِدَةٍ يَخْطُوهَا الْمِصْرِيُّ إِلَى الْغَرْبِ تُدْنِي إِلَيْهِ أَجَلَهُ، وَ تُدْنِيهِ مِنْ مَهْوَى

سَحِيقٍ يُقْبَرُ فِيهِ قَبْرًا لِحَيَاةٍ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ". (مصطفی لطفی المنفلوطی، النظرات ج ۱ ص ۱۳۳).

به نظر منفلوطی یک شهروند مصری هر قدمی که به سمت غرب بر می دارد در واقع یک قدم به هلاکت و نیستی نزدیک می شود و با این کار خود را به ورطه ای می افکند که تا ابد از آن نجات نخواهد یافت.

و مصطفی صادق الرافی برای جوانان مصری جاده ای ترسیم می کند که برای نجات آنان تنها دو شعبه از این جاده را پیشنهاد می کند یا باید راه عزت و سربلندی را برگزینند و شرافتمندانه زندگی کنند و یا مرگ و شهادت را انتخاب کنند چرا که مرگ با عزت بهتر از زندگی همراه با ذلت و خوری است، لذا می گوید:

"يَا شَبَابَ الْعَرَبِ اجْعَلُوا رِسَالَتَكُمْ: إِمَّا أَنْ يَحْيَا الشَّرْقُ عَزِيزًا وَإِمَّا أَنْ تَمُوتُوا".

(مصطفی صادق الرافی وحی القلم ج ۲ ص ۲۳۱).

هر چند ادبا و نویسندگان در بیداری ملت و شناساندن فرهنگ مبتذل غربی از هیچ کوششی دریغ نداشتند، اما استعمار نیز در مقابل آن به ترفندهایی دامن می زد تا تلاشها و کوششهای اهل قلم و زبان را خنثی کند.

با نگاهی به آثار ادبا در می یابیم که استعمار برای رواج این فساد و بی بند و باری ابتدا با تیرهای تبلیغاتی خود ارزشهای اعتقادی و دینی ملت شرق را هدف قرار داده است تا این باورها، اعتقادات، بایدها و نبایدهایی که در وجود ملت ریشه دوانیده و جزء هستی و وجود آنان گشته است، آن را کم رنگ جلوه دهد، و یا گاهی حتی آنها را ضد ارزش معرفی کند تا ملت در خود احساس نیاز به یک فرهنگ و اعتقاد جدید پیدا کند و با آغوش باز پذیرای فرهنگ به اصطلاح متمدن غرب شود چنانکه احمد محرم شاعر متعهد و دلسوز مصری در قصیده ای تحت عنوان "فی ذکری المولد النبوی" این حمله استعمار به ارزشهای اخلاقی و اعتقادی توسط دست نشانندگان و نوکرانش در مصر را با الفاظی زیبا و بیانی شیوا به تصویر می کشد

و می‌گوید: (احمد محرم ۱۹۸۴ دیوان ج ۲ ص ۸۲۹ و ۸۳۰).

عَیِّرْنَا أَنْ عَبَدْنَا رَبَّنَا      وَحَفِظْنَا عَهْدَهُ فِي الْحَافِظِينَ  
وَاعْدُوها لَنَا رَجْمِيَّةً      جَعَلُوها سُبَّةً لِّلْمُؤْمِنِينَ  
أَنْ نَقُلَ (دِينٌ) يَقُولُوا: فِتْنَةٌ      هَاجَهَا فِي مِصْرَ (بَعْضُ الْمُفْسِدِينَ)  
لِلْمُضَلِّينَ إِذَا مَاسَجَدُوا      مِنْ حَدِيثِ الشُّوءِ مَا لِلصَّائِمِينَ  
هُمُ أَهَانُوا كُلَّ حُرِّ فَاضِلٍ      وَاعْرَازُوا كُلَّ صُغْلوكِ مَهِينِ

شاعر در ترسیم این تهاجم فرهنگی و حمله به اعتقادات دینی و ارزشهای والای اخلاقی به بیان دیدگاه تبهکاران جامعه نسبت به اعتقادات ملت و پایبندی آنان به اصول اخلاقی می‌پردازد و می‌گوید: که امروز در جامعه ما ارزشها به ضد ارزش تبدیل شده است، پرستش خدا را بر ما ننگ می‌شمارند و آن را نوعی تفکر ارتجاعی می‌خوانند و بهانه‌ای برای تحقیر و توهین مؤمنین قرار می‌دهند، این تبهکاران دین را فتنه بحساب می‌آورند و نماز را بر نمازگزاران و روزه را بر روزه داران ننگ می‌شمارند، و از این رو است که در نظر آنان آزاد مردان جامعه حقیر و پست و آن آدمهای خوار و بی‌مقدار عزیز و سربلند هستند.

گاهی ادبا بر این باورند که در تهاجم فرهنگی و رواج فساد و بی‌بند و باری زنان یک جامعه بیش از مردان آن جامعه تحت تاثیر فرهنگ فاسد غرب قرار گرفته‌اند و بیش از مردان شیفته و مجذوب آن شده‌اند چنانکه می‌بینیم احمد الصافی النجفی این گرایش به فرهنگ غرب را در مشرق زمین به زنان نسبت می‌دهد و می‌گوید:

(احمد الصافی النجفی ۱۹۶۲، دیوان الحان اللهب ص ۱۲۹).

مَا أَحْسَبُ الشَّرْقَ نَحْوَ الْغَرْبِ مُتَّجِهًا      إِلَّا عَدَاوِي مَشَتْ لِرَجْسِ مَشِي عَمِ  
اما مصطفی لطفی المنفلوطی این گرایش زنان به فرهنگ غرب را نتیجه تغییر  
بینش مردان نسبت به زنان می‌داند و می‌گوید:

وَقُلْتُمْ لَهَا لَا تَنْزَوُجِ مِنَ النِّسَاءِ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَنْ نُحِبُّهَا وَنَرْضَاهَا وَيَلَامُهَا دَوْقَنَا

و شُعُورَهَا شُعُورَنَا، فَزَأْتُ أَنْ لَا بَدْلَ لَهَا أَنْ تَعْرِفَ مَوَاقِعَ أَهْوَائِكُمْ وَ مَنَاهِجَ أَنْظَارِكُمْ  
لِتَتَّجَمَّلَ لَكُمْ بِمَا تُحِبُّونَ، فَزَاجَعْتُ فَهَرَسَ حَيَاتِكُمْ صَفْحَةً صَفْحَةً فَلَمْ تَرْفِيهِ غَيْرَ أَسْمَاءِ  
الْخَلِيعَاتِ الْمُسْتَهْتِرَاتِ لِيَتَبَلَّغَ رِضَاكُمْ وَ تَنْزِلَ عِنْدَ مَحَبَّتِكُمْ، ثُمَّ مَشَتْ إِلَيْكُمْ بِهَذَا الرَّقِيقِ  
الشَّفَافِ تَعْرِضُ نَفْسَهَا عَلَيْكُمْ عَرْضاً" (مصطفی لطفی المنفلوطی العبرات ص ۲۴)

منفلوطی این تحول فکری و دگرگونی فرهنگی را در میان زنان، حاصل یک دگرگونی در دیدگاه و بینش مردان جامعه می‌بیند که در پی آن زنان به تدریج سنتهای دیرینه جامعه خود را شکستند و خویشان را از قید و بندهای اخلاقی، دینی و اجتماعی رها ساختند. این تحول در ساختار فرهنگی و سنتهای اجتماعی که به دنبال خود مشکل بی‌حجابی و آزادی زنان را بوجود آورده است نویسندهگان و ادبا را بر آن داشت تا آراء و نظریات موافق و مخالف خود را در این باره اظهار دارند ادبگاهی از این آزادی غربی دفاع می‌کنند و پیشرفت و تحول جامعه مصر را در گرو آن می‌دانند، و در پای سند این دیدگاه مهر تأیید می‌زنند، و خواهان شکسته شدن سنتهای اصیل خود و شرکت بیشتر زنان در فعالیتهای اجتماعی میشوند، چنانکه می‌توانیم این دیدگاه را در دیوان احمد شوقی بیابیم آنجا که می‌گوید: (احمد شوقی.

۱۹۸۶، الشوقیات ج ۱ ص ۱۰۵).

مِصْرٌ تُجَدِّدُ مَجْدَهَا	بِنِسَاءِهَا الْمُتَجَدِّدَاتِ
النَّافِرَاتِ مِنَ الْجُمُوعِ	دِكَاثِهِ شَبِيحَ الْمَمَاتِ
هَلْ بَيْنَهُنَّ جَوَامِدٌ	فَرَّقَ وَ بَيْنَ الْمُؤَمِّيَاتِ

احمد شوقی راه پیشرفت و ترقی مصر را تجدد و نوگرایی زنان معرفی می‌کند و پیشرفت جامعه مصر را منوط به تحول فکری این قشر جامعه می‌داند: (همان، ج ۲ ص ۱۶۶).

اما حافظ ابراهیم با این دیدگاه به زن می‌نگرد که او یک مادر است، یک مربی است، مربی که نسل آینده جامعه در دامن او پرورش می‌یابد، لذا جامعه باید برای

پرورش این قشر جامعه و این مریدان نسل آینده بیشتر همت بگمارد تا زمینه را برای تربیت نسلی سالم و مفید برای اجتماع فردا فراهم آورد، از این روست که حافظ ابراهیم بر خلاف احمد شوقی توجه خود را به تربیت زن می‌دارد، و این تربیت را در تجدد و سنت شکنی نمی‌داند بلکه می‌گوید: (حافظ ابراهیم، دیوان ج ۱ ص ۲۸۲).

الْأُمُّ مَدْرَسَةٌ إِذَا أُعِدَّتْهَا      أَعَدَّتْ شَعْبًا طَيِّبَ الْأَعْرَاقِ  
الْأُمُّ رَوْضٌ إِنْ تَعَهَّدَهُ الْحَيَا      بِالزَّرِيِّ أَوْرَقٌ أَيَّمَا إِسْرَاقِ  
الْأُمُّ أَسْتَاذُ الْأَسَاتِذَةِ الْأَلْسَى      شَغِلَتْ مَا تَرْتَمُّ مَدَى الْأَفَاقِ

ادبا این را باور داشتند که زنان جامعه همچون مردان نیاز به آموزش و پرورش دارند اما این آموزش و پرورش نباید به قیمت فداکردن اعتقادات دینی و سنت‌های اجتماعی تمام شود، آنان می‌خواستند که تعلیم و تربیت زن همراه با حفظ سنتها و بایدها و نبایدهای اصیل اجتماعی جامعه خود که ریشه در اعتقادات دینی آنها دارد انجام گیرد.

به نظر منفلوطی پرورش و تربیت زنان به امر آموزش و تخصص آنان مقدم است و به اعتقاد او ابتدا باید به تزکیه و تربیت زنان همت گماشت سپس به تعلیم و آموزش آنان. لذا می‌گوید:

نَحْنُ نَعْلَمُ كَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ الْمَرْأَةَ فِي حَاجَةٍ إِلَى الْعِلْمِ، فَلْيَهْدُهَا أَبُوهَا وَأُخُوهَا  
فَالْتَهْدِيْبَ أَنْفَعَ لَهَا مِنَ الْعِلْمِ. (مصطفی لطفی المنفلوطی، العبرات ص ۴۶).

حافظ ابراهیم نیز در این راستا راه وسط را پیش می‌گیرد لذا از یک سواز جمود فکری و سختگیری‌های بی مورد نسبت به زنان انتقاد می‌کند و از سویی دیگر بی حجابی و بی بند و باری زنان را مورد نکوهش قرار می‌دهد و می‌گوید: (حافظ ابراهیم،

دیوان ج ۱ ص ۲۸۲)

أَنَا لَا أَقُولُ دَعُوا النِّسَاءَ سَوَافِرًا      بَيْنَ الرِّجَالِ يَجْلُنَ فِي الْأَسْوَاقِ  
كَلًّا وَلَا أَدْعُوكُمْ أَنْ تُسْرِفُوا      فِي الْحَجَبِ وَالتَّضْيِيقِ وَالْأَرْهَاقِ

شاعر موضع خود را چنین بیان می‌کند که: من بر این باور نیستم که باید زنان را بی حجاب رها کرد تا در بازارها بین مردان بگردند و از سویی دیگر مردان را نیز تشویق نمی‌کنم که در پوشش زنان بر آنان سخت‌گیری کنند.

در مقابل نظریه حفظ حجاب و مدافعین سنتهای اجتماعی گروه دیگری نیز چون قاسم امین و سعد زغلول و احیانا احمد شوقی قرار داشتند که پیشرفت جامعه خود را در گرو شکستن این سنتها و آزادی زنان می‌دیدند چنانکه سعد زغلول می‌گوید:

إِنِّي مِنْ أَنْصَارِ تَحْرِيرِ الْمَرْأَةِ،... لِأَنَّهُ بَغَيْرِ هَذَا التَّحْرِيرِ لَا نَسْتَطِيعُ بُلُوغَ غَايَاتِنَا وَتَقْيِينِي  
هَذَا لَيْسَ وَوَلِيدَ الْيَوْمِ بَلْ هُوَ قَدِيمُ الْعَهْدِ فَقَدْ شَارَكْتُ مِنْذُ أَمَلٍ بَعِيدٍ صَدِيقِي الْمَرْحُومِ  
قَاسِمِ بَكِّ أَمِينٍ فِي افْكَارِهِ. (سعد زغلول ۱۹۹۱ آثار الزعيم سعد زغلول ج ۱ ص ۷۳).

و احمد شوقی در اعتراض خود به حجاب زن می‌گوید (احمد شوقی، ۱۹۸۶، الشوقیات

ج ۲ ص ۱۶۶).

قُلْ لِلرِّجَالِ طَفَعِي الْأَسِيرِ	طَئِرِ الْحِجَالِ مَتَى يَطِيرُ؟
أَوْ هِيَ جَنَاحِيهِ الْحَدِيدِ	وَجَزَّرَ سَاقِيهِ الْحَرِيرِ
ذَهَبَ الْحِجَابُ بِصَبْرِهِ	وَأَطَالَ حَايِرَتَهُ الشُّفُوفِ

اما در مقابل این باور سعد زغلول که پیشرفت جامعه را تنها در سایه آزادی زنان می‌داند و خود را با قاسم امین بک همصدا می‌سازد و احمد شوقی که نفرت و خستگی زنان را از حجاب ابراز می‌دارد، دیگر ادبا را می‌بینیم بر این باورند که بی حجابی خطری بزرگ است که جامعه بشری را تهدید می‌کند، و راه علاج آن را نیز پاکدامنی و تقوا می‌دانند، ابیات زیر از دیوان حافظ ابراهیم مؤید این سخن است

آنجا که می‌گوید: (حافظ ابراهیم، دیوان ج ۱ ص ۲۹۵).

إِنِّي رَأَيْتُ الْجَاهِلًا	تِ السَّافِرَاتِ عَلَى خَطَرِ
وَرَأَيْتُ فِيهِنَّ الصَّيَّانَةَ	وَالْعَفَافَ عَلَى السَّفَرِ

واحمد شوقی خود نیز در جایی دیگر ضمن دعوت زنان به پیروی از قرآن و سنت اسلام سکینه دختر امام حسین (ع) را نمونه بارز یک زن مسلمان معرفی می‌کند که در عصر خویش هم جنبه دینی و اعتقادی خود را تقویت کرده است و هم این که در علوم رایج عصر خویش چون روایت، تفسیر و ادبیات به پیشرفتهای شایان توجهی دست یافته است: (احمد شرقی، ۱۹۸۶، الشوقیات، ج ۱ ص ۱۰۳).

ثَ وَ سِيرَةَ السَّلَفِ الثَّقَاتِ	خُذْ بِالْكِتَابِ، وَ بِالْحَدِيثِ..
يُنْقِضُ حُقُوقَ الْمُؤْمِنَاتِ	هَذَا رَسُولُ اللَّهِ، لَمْ
ا: وَ تَهْزَأُ بِالثَّرَوَةِ	كَانَتْ سَكِينَةً تَمَلُّا الدُّنْيَا
آيِ الْكِتَابِ الْبَيِّنَاتِ	رَوَتْ الْحَدِيثَ وَ فَسَّرَتْ

ادبا با همه مخالفت‌هایی که با فرهنگ غرب داشته‌اند اما با وجود این نه تنها هیچ‌گاه با پیشرفتهای علمی مخالفت نکردند بلکه بر عکس می‌بینیم که مشوق ملتها در این راستا نیز هستند چنانکه حافظ ابراهیم می‌گوید: (حافظ ابراهیم، دیوان ج ۱ ص ۲۹۵)

لِرِجَالِ الدُّنْيَا الْقَدِيمَةِ بَاعَا	أَي رِجَالِ الدُّنْيَا الْجَدِيدَةِ مَدُّوا
كُمُ عُلُومًا وَ حِكْمَةً وَ اخْتِرَاعَا	وَ أَفْتَضُوا عَلَيْهِم مِّنْ آيَادِي...

شاعر در این ابیات خواستار تبادل علمی و پیشرفتها و مهارت‌های فنی است اما این تبادل علمی و اقتباس از غرب را نویسنده مصری صادق الرافعی در کتاب خود (وحی القلم) چنین بیان می‌کند

إِنِّي أَرَى أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْأَقْطَارِ الْعَرَبِيَّةِ أَنْ يَقْتَسِمُوا مِنْ عَنَاصِرِ الْمَدَنِيَّةِ الْغَرْبِيَّةِ  
اِقْتِبَاسِ التَّقْلِيدِ بَلْ اِقْتِبَاسِ التَّحْقِيقِ... فَانْ نَحْنُ أَحَدُنَا مِنَ النَّظَائِمِ السِّيَاسِيَّةِ فَلَنَأْخُذْ مَا  
يَتَّفِقُ مَعَ الْأَصْلِ الرَّاسِخِ فِي آدَابِنَا... وَ أَمَا فِي الْعَادَاتِ الْاجْتِمَاعِيَّةِ فَلَنَذْكَرُ أَنَّ الشَّرْقَ  
شَرْقٌ وَ الْغَرْبُ غَرْبٌ. (مصطفى صادق الرافعی، وحی القلم ج ۳ ص ۱۷۵-۱۷۰).

به هر حال با این نگاه گذرا بر آثار ادبای معاصر مصر در می‌یابیم که ادبیات به عنوان عصاره و سرگل زبان هر ملت در این تهاجم فرهنگی و حمله ناجوانمردانه

غرب احساس مسئولیت می‌کند و ادبا به عنوان پرچمداران این قافله وظیفه خطیری بر دوش خود احساس می‌کنند و به همین علت وارد صحنه شده اند تا از مرزهای فرهنگی ملت خویش و سرزمین اعتقادی میهن خود دفاع کنند.

### منابع:

- (۱) قرآن کریم.
- (۲) ابراهیم حافظ، دیوان، ناشر دارالجمیل.
- (۳) اسد آبادی سید جمال الدین ۱۹۸۴۱ م، مقالات، جمالیه موسسه العربیه للدراسات .
- (۴) دقاق عمر، فنون الأدب فی سوريا، دارالشرق العربی.
- (۵) الرافعی مصطفی صادق، وحی القلم، دارالکتاب العربی.
- (۶) الرافعی مصطفی صادق، تحت رایه القرآن، دارالکتاب العربی.
- (۷) زغلول سعد ۱۹۹۱ م، آثار الزعیم سعد زعلول، مکتبه مدبولی.
- (۸) شوقی احمد ۱۹۵۶ م، الشوقیات، دارالکتاب العربی.
- (۹) الصافی النجفی احمد ۱۹۶۲ م، دیوان (الحان اللهیب)، دارالعلم للملایین.
- (۱۰) لخچافسکی ژرژ ۱۳۷۳ هـ تاریخ خاورمیانه، اقبال.
- (۱۱) محرم احمد ۱۹۸۴ م، دیوان، مکتبه الفلاح.
- (۱۲) منقلوطی مصطفی لطفی، النظرات، دارالثقافه.
- (۱۳) منقلوطی مصطفی لطفی، العبرات دارالثقافه.